

جهش معنایی در زبان عارفان بر اساس نظریه معنائشناسی قالب‌بنیاد

زینب اکبری*

ارسلان گلفام**

چکیده

سازوکاری شناختی-زبانی که در پس گستره وسیعی از رفتارهای زبانی عرفا مشهود است، مبتنی است بر خروج مداوم از بافتی که در جریان فرایند برخط ساخت معنا شکل می‌گیرد. این تخطی شناختی در روند معناسازی، مخاطب و شنونده را وامی‌دارد با سازمان‌دهی مؤلفه‌های معنایی موجود در قالب تکیه‌گاه و برانگیختن دوباره همین مؤلفه‌ها در قالبی نو که با آن‌ها سازگاری بیشتری دارد، بر جهش‌های معنایی در زبان عارفان فائق آید. این فرایند شناختی که طی آن خواننده ناگزیر به بازتحلیل معنائشناختی و کاربردشناختی مؤلفه‌های موجود در بازنمایی بافتی است، «چرخش قالب» نام دارد. تجزیه و تحلیل نمونه‌های ارائه‌شده در این مقاله براساس مفهوم «قالب»، «چرخش قالب» و ابزارهای تحلیلی نظریه معنائشناسی قالب‌بنیاد، ظرفیت این سازوکار شناختی را برای گفتمان عرفانی مورد بحث قرار می‌دهد. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که بافت‌گریزی در زبان عارفان، چرخش قالب و جهش‌های معنایی نوعی خلاقیت زبانی است که تنش بین خوانش مناسب بافت و خوانش ثانویه، نقض عمده عقلانیت متعارف، سازمان‌دهی مجدد محیط‌های شناختی و در نتیجه ایجاد معنای جدید را به دنبال دارد.

کلیدواژه‌ها: جهش معنایی، حکایت عرفانی، معنائشناسی قالب‌بنیاد، چرخش قالب، زبان عرفانی.

* پژوهشگر پسادکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران (نویسنده مسئول) / a.r.aram1359@gmail.com

** دانشیار گروه زبان شناسی همگانی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران / golfamar@modares.ac.ir

۱. مقدمه

در حالی که پژوهش‌های شناختی-زبانی سستی بر جنبه‌های شناختی نظام زبان و توانش گویندگان آن متمرکز است، از اواخر دهه ۱۹۹۰، به جنبه‌های روانی و بافتی زبان توجه بیشتری شد. این تمرکز بر «پردازش زبان در جریان» و ماهیت باز-انتها بودن آن در کاربرد واقعی، زبان‌شناسی شناختی را به رویکردهای کاربردشناختی نزدیک‌تر کرده است؛ رویکردهایی که به وابستگی بافت و نامعین بودن فهم تأکید می‌کنند. رویکردهای صوری، انتساب معنا به یک گفته را یک فرایند دو مرحله‌ای می‌دانند: در مرحله نخست، معناهای بافت مستقل واژه توسط شنونده رمزگشایی می‌شوند و بازنمایی بافت مستقلی از جمله تشکیل می‌دهند؛ در مرحله دوم، گفته، پردازش کاربردشناختی را از سر می‌گذراند که از اطلاعات مربوط به بافت، دانش پس‌زمینه و استنباط‌های شنونده در باب نیت گوینده برداشت می‌کند. در مقابل معناشناسی شناختی فرض می‌گیرد که مفهوم‌سازی با بافت گفتمان هدایت می‌شود که خود جزئی جدایی‌ناپذیر از فرایند ساخت معناست. در رویکردهای سستی، دانش پس‌زمینه و اطلاعات بافتی (Background knowledge and contextual information) فقط برای حل ابهامات واژگانی و نحوی به کار می‌آید؛ اما در رویکردهای برساخت‌گرا (constructivist accounts)، دانش پس‌زمینه و اطلاعات بافتی، مواد خامی هستند که نمایش سطح پیام از آن ساخته می‌شود.

در بسیاری از حکایات و سخنان صوفیه می‌توان خروج از بافت و تغییر محیط شناختی را روشی دانست که بیشترین تأثیر را در گسترش زبان عرفان و تولید مضامین و بن‌مایه‌های متون عرفانی داشته است. گرایش به گذر از بافت معنایی موجود در متون عرفانی در شدیدترین شکل خود، نوعی میل به معناگریزی را نیز در این متون می‌پرورد. این میل، حاصل خروج مداوم از بافتی است که در پی نضج و انعقاد معنایی خاص است. زبان عرفان به جای حرکت در راستای بافت موجود و دستیابی به معنای مورد نظر بافت، با خروج مداوم از آن به سوی گریز از معنایی در حال شکل‌گیری گام برمی‌دارد. عرفان‌پژوهان و مستشرقان بسیاری همچون فروزانفر، شفیعی کدکنی و فریتز مایر ضمن

ابراز شگفتی از انتباه و انتقال عارف از نشانه‌های زبان‌شناختی و غیرزبان‌شناختی به افکار دقیق عرفانی و اخلاقی، چرخش‌های غیرمنتظره و جهش‌های معنایی خلاقانه از یک بافت معنایی به بافت دیگر را مهم‌ترین عامل جذابیت و شاعرانگی برخی آثار عرفانی دانسته‌اند؛ اما تاکنون در هیچ پژوهش مستقلی به ماهیت این جهش‌های معنایی و ارائه تحلیل نظام‌مندی از چگونگی رخ دادن آن پرداخته نشده است.

معنائشناسان شناختی، خروج از بافت برای پدید آوردن معانی بدیع و نامتعارف و هرگونه بازی زبان‌شناختی و بافت‌گریزی را که به پردازش‌های خلاق شناختی می‌انجامد، نتیجه «جهش معنایی» (Semantic Leap) می‌دانند (Coulson, 2015: 169). «جهش معنایی» پدیده‌ای معنایی است که در کسری از ثانیه، روند معناسازی و به تبع آن، پردازش برخط معنا را توسط مخاطب به کلی دگرگون می‌سازد؛ اما تشریح و بررسی آن در لوای رویکردهای سنتی به معنا جایگاهی ندارد. لذا پژوهش حاضر برای نیل به این مهم، رویکرد شناختی به زبان را به‌عنوان رهیافت نظری خود برگزیده و در پی یافتن پاسخ برای پرسش‌های زیر است:

۱. با توجه مفاهیم نظری و ابزارهای روش‌شناختی معنائشناسی قالب‌بنیاد، کدام سازوکارهای شناختی-زبانی منجر به معنی‌آفرینی و جهش معنایی در حکایت‌های عرفانی می‌شود؟

۲. جهش‌های معنایی و چرخش قالب‌های مفهومی از منظر شناختی، زیبایی‌شناختی و اجتماعی، چه جایگاه و تأثیری در زبان و گفتمان عرفانی دارد؟

بر این اساس، فرضیه‌های پژوهش عبارت‌اند از: ۱. مواجهه عارف با نشانه‌های زبان‌شناختی و غیرزبان‌شناختی، بازیابی قالب‌های معنایی خاصی را از حافظه بلندمدت تحریک می‌کند که در ساخت مدل‌های شناختی بازنمایی پیام مورد استفاده قرار می‌گیرند؛ اما واکنش و پاسخ غیرمنتظره عارف که اغلب در تضاد یا ناهماهنگی با قالب‌های معنایی اولیه است، خواننده را وادار می‌کند با کنار گذاشتن قالب نخستین، قالب دیگری را فراخواند و به استنباط معنای مورد نظر عارف پردازد؛ ۲. این رفتار

زبانی عارف، موجب تنش میان دو خوانش اولیه و ثانویه و تفسیر مجدد معناشناختی و کاربردشناختی می‌شود که هم در سطح اجتماعی و هم در سطح شناختی معنا ایجاد می‌کند.

۲. پیشینه پژوهش

در ساده‌ترین عباراتی که از مشایخ نخستین عرفان ایرانی به جای مانده تا ژرف‌ترین بخش‌های مثنوی معنوی، نوعی رفتار هنری با زبان که حاصل عبور عارف از بافت ظاهری کلام و سیر دلبخواه در فضای تداعی‌های بی‌حدومرز بوده، توجه عرفان‌پژوهان را به خود جلب کرده است. از آن جمله، شفیعی کدکنی یکی از چشم‌اندازهای تأویل یا هرمنوتیک موجود در عرفان اسلامی را تمایل به خارج کردن نشانه‌ها (اعم از زبان‌شناختی و غیرزبان‌شناختی) از بافت اصلی می‌داند که میدانی برای جولان تخیل ذهن مفسر عارف فراهم می‌آورد (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۷: ۲۰۲ و ۲۰۳). فروزانفر نیز در مقدمه جلد اول معارف بهاء ولد، ضمن ابراز شگفتی از قوت انتباه و انتقال عارف از مسائل جزئی به افکار دقیق عرفانی و اخلاقی، این ویژگی را علت نزدیکی بیشتر متون عرفانی به متون شعری و خلاق می‌داند تا متون اصحاب استدلال و اهل تحقیق (بهاء‌ولد، ۱۳۳۳، ج ۱: د). فریتس مایر چرخش‌های معنایی غیرمنتظره را مهم‌ترین عامل جذابیت و شاعرانگی اثر عرفانی (مایر، ۱۳۸۲: ۱۴) و زرین‌کوب آن را انعکاس جریان سیال ذهن گوینده و از لوازم بلاغت منبری در آثاری چون مثنوی دانسته است (زرین‌کوب، ۱۳۷۴: ۱۶۰).

در میان پژوهش‌های دانشگاهی، بالو و رضاپور (۱۴۰۰) ساحات تفسیر زمینه‌زدایانه ابوسعید در *اسرار التوحید* را براساس نظریه قوس هرمنوتیکی ریکور بررسی کرده و معتقدند در میان عارفان عرفان عملی، ابوسعید ابوالخیر زمینه‌زدایی را کانون تفسیرهای خود در ساحات مختلف قرار می‌دهد؛ از این رو بالجمله تمامی آیات و اقوال و افعال و... را از زمینه و بستر تاریخی خارج و آن‌ها را به تناسب احوال و زمینه عرفانی خود تفسیر می‌کند. ایشان هدف و محصول این بافت‌گریزی را آفرینش معانی نو و طرح‌افکنی افق‌ها

و جهان‌های تازه می‌دانند، ولی فقط به تعیین مصادیق بسنده کرده و وجوه گوناگون این رفتار زبانی ابوسعید را بررسی نکرده‌اند.

علاوه بر این، بررسی پیشینه پژوهش از منظر روش‌شناختی نیز حاکی از آن است که کاربرت نظریه معنائشناسی قالب‌بنیاد در تحلیل متون فارسی، به پژوهش‌های زبان‌شناختی منحصر مانده و ظرفیت‌های این نظریه در پژوهش‌های ادبی و عرفانی، به‌ویژه پژوهش‌های معنائشناختی در حوزه زبان عارفان، نادیده انگاشته شده است. تنها پژوهش مرتبط که با کاربرت مفاهیم این نظریه به تحلیل متن ادبی پرداخته، پایان‌نامه کارشناسی ارشد افراسیابیان (۱۳۹۴) است که پژوهشگر ضمن آن به‌منظور تبیین زیرساخت‌های زبان‌شناختی کاریکلماتور در زبان فارسی، به تشریح آن دسته از فرایندهای مفهومی می‌پردازد که در سطح شناختی انسان، خوانش‌های متفاوتی را از یک پاره‌گفتار یکسان به دست می‌دهد و موجب غافلگیری ذهن مخاطب و بازی با کلمات در کاریکلماتور می‌شود. وی با بررسی سازوکار زبان‌شناختی صد نمونه کاریکلماتور، به پنج مدل شناختی از شیوه عملکرد مؤلفه‌های دخیل در روند مفهوم‌سازی این نمونه‌ها دست می‌یابد. مطابق نتایج پژوهش، اگر اساس ساختار درونی کاریکلماتور را برهم‌کنش صورت و معنای کلمات بدانیم نمونه‌هایی صلاحیت نامیدن عنوان «کاریکلماتور» را خواهند داشت که روند معناسازی در آن‌ها مستلزم وقوع فرایند «چرخش قالب» است. بر این اساس، پژوهش حاضر با تجزیه و تحلیل نمونه‌هایی از جهش‌ها و بافت‌گریزی‌های معنایی در زبان عارفان، به بررسی سازوکارهای زبانی و شناختی این پدیده در چارچوب نظریه قالب‌بنیاد و نقشی می‌پردازد که در انگیزش فرایندهای پویای شناختی دارد.

۳. چارچوب نظری

۳-۱. نظریه معنائشناسی قالب‌بنیاد

«معنائشناسی قالب‌بنیاد» (Frame Semantics) با پذیرش دیدگاه «دانش‌نامه‌ای» معنی‌واژه و متکی بر این فرض که مفهوم واژگانی نمی‌تواند مستقل از ساختارهای دانش بزرگ‌تر فهمیده شود، در زبان‌شناسی شناختی دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ توسط فیلمور معرفی و بعداً

با ارائه «نظریه حوزه‌ها» توسط لانگاکر (Langacker, 1987) تکمیل شد. مفهوم «قالب» (Frame) از دهه ۱۹۷۰ به‌طور گسترده در زبان‌شناسی (Fillmore, 1968) روان‌زبان‌شناسی (Sanford, 1981)، هوش مصنوعی (Minsky, 1975) و پردازش زبان طبیعی (Schank, 1977) برای توضیح جنبه‌های استنتاجی درک زبان به کار گرفته شده است (Fillmore, 1982). فیلمور «قالب» را نظامی از مفاهیم تعریف می‌کند که به‌گونه‌ای با یکدیگر مرتبط‌اند که برای درک هر یک از آن‌ها باید کل ساختار دربرگیرنده آن را درک کرد. هرگاه یکی از عناصر این ساختار در متن یا گفت‌وگویی به کار رود، سایر عناصر نیز به‌صورت خودکار فراخوانده می‌شوند (Ibid: 111). برای مثال، کلمه «هوایما» یک مقوله شناختی محسوب می‌شود که بسته کاملی از دیگر مقوله‌ها همچون خلبان، خدمه پرواز، جلیقه نجات، کمر بند ایمنی، طبقه اقتصادی، امنیت پرواز و جز این‌ها را فعال می‌کند. برای فهم این گروه‌واژه‌های به‌هم‌مربوط لازم است به قالب معنایی «پرواز با هوایما» دسترسی داشته باشیم که در مقام «پس‌زمینه و انگیزه تولید مقوله‌هایی که این واژه‌ها بازمی‌نمایاند» عمل می‌کند (Ibid: 117). پیامدهای اتخاذ مدل قالب‌بنیاد از این قرار است:

۱. واژه‌ها و ساخت‌های دستوری، وابسته به قالب‌های معنایی‌اند که اموری فرهنگ‌ویژه‌اند؛ یعنی معنای وابسته به هر واژه یا ساخت دستوری خاص نمی‌تواند مستقل از قالبی که بدان وابسته است فهمیده شود. قالب‌ها آفریده ذهن جمعی، برساخت‌هایی فرهنگی و البته هستارهایی شناختی‌اند. فیلمور معتقد است معنای بسیاری از کلمات به تجربیات گویندگان از قراردادهای مرسوم اجتماعی و تداعی‌های زبانی-فرهنگی متکی است. برای مثال، واژه «تعطیلات آخر هفته» دو معنی را منتقل می‌کند: یکی به چرخه طبیعی هفت‌روزه تقویمی اشاره دارد و دیگری به رفتار خاصی اشاره می‌کند که مردم در آن روز انجام می‌دهند؛ یعنی پس از پنج روز کار کردن مداوم، طی وقفه‌ای دوروزه به زندگی خصوصی خود می‌پردازند (Ibid: 119).

۲. قالب‌ها یک چشم‌انداز خاص تولید می‌کنند؛ «منظری بودن قالب‌ها» بدین معناست که یک موقعیت واحد را می‌توان به راه‌های متعدد مشاهده و به‌لحاظ زبانی رمزگذاری

کرد. برای مثال کسی را که به راحتی از مال دنیا جدا نمی‌شود می‌توان خسیس یا صرفه‌جو نامید. هرکدام از این واژه‌ها در رابطه با یک قالب پس‌زمینه متفاوت فهمیده می‌شود که ارزیابی‌های متفاوتی به دست می‌دهد. درحالی‌که خسیس نسبت به یک قالب ارزیابی دست‌ودل‌باز منفی تلقی می‌شود، صرفه‌جو به قالب عقل معاش مربوط می‌شود که ارزیابی آن مثبت است. به این ترتیب انتخاب واژه راه متفاوتی برای قالب‌بندی موقعیت پیش پا می‌نهد و به تعبیر متفاوتی منجر می‌شود. به بیان دیگر، زبان اساساً «ختی» نیست؛ بلکه معمولاً یک دیدگاه خاص را بازمی‌نماید، حتی هنگامی که ما کاربران زبان از این موضوع آگاه نیستیم (اونز و گرین، ۱۴۰۰: ۳۰۷). «تغییر منظر» در قالب‌ها از مهم‌ترین عوامل زمینه‌ساز جهش‌های معنایی در زبان عرفاست. قابلیت بالقوه‌ای که در کوتاه‌ترین زمان ممکن، چنان بر معناسازی برخط تأثیر می‌گذارد که می‌تواند نحوه چینش و یا مفهوم‌سازی مؤلفه‌های بافتی را به کلی دگرگون سازد.

۳. یک قالب از مواجهه مکرر با موقعیت‌های مشابه ناشی می‌شود و مهم‌ترین ویژگی قالب‌های مفهومی در نحوه بازنمایی موقعیت‌های عادی و کلیشه‌ای است. از این رو مینسکی قالب را «یک داده‌ساختار برای بازنمایی موقعیت کلیشه‌ای» تعریف می‌کند (Minsky, 1975: 212). هر قالب معنایی شامل چند جایگاه (slot) است که ویژگی‌ها، خصوصیات و طرح کلی رویداد پیش رو را مشخص می‌سازد. هر جایگاه مبتنی بر پرکننده‌ها (fillers) یا همان بازنمایی‌های خصوصیات یک موقعیت است. در طی فرایندی به نام پر کردن جایگاه (slot filling)، جایگاه‌هایی که بایستی توسط پرکننده‌های موجود در بافت پر شوند، مشخص می‌شود. برای مثال، رویداد «جشن تولد» شامل جایگاه‌هایی نظیر غذا، هدایا، سرگرمی و... است که هر جایگاه مانند غذا به وسیله پرکننده‌هایی مانند کیک، نوشیدنی، نوع غذا و... پر می‌شود. فعال‌سازی یک قالب، به وسیله هدایت فرد برای پر کردن جایگاه‌ها با اطلاعات بافت صورت می‌پذیرد که مطابق با انتظاراتی است که از جنبه‌های مهم بافت نشئت می‌گیرد. مهم‌ترین نکته در این بحث، توان بالقوه بالای قالب‌ها در بهره‌گیری از ارزش‌های پیش‌فرضی (default values) است که شامل مرسوم‌ترین و

یا عادی‌ترین پرکننده‌ها برای هر جایگاه است. بر این اساس، اگر اطلاعاتی دربارهٔ یک پرکنندهٔ حقیقی (actual filler) در بافت موجود نباشد، جایگاه مرتبط با آن، به‌وسیلهٔ اطلاعات پیش‌فرضی پر خواهد شد؛ اما در هر صورت اولویت نخست در فرایند پر کردن جایگاه‌ها، متعلق به اطلاعات بافتی است.

۲-۳. چرخش قالب (frame shifting)

در نگرش‌های سنتی، قالب‌های معنایی را به‌صورت ساختارهای داده‌بنیاد سلسله‌مراتبی (hierarchical data structure) در نظر می‌گرفتند که برای سازمان‌دهی داده‌های زبانی و بازنمایی دانش کلیشه‌ای (stereotypical knowledge) مورد استفاده قرار می‌گرفت و دارای بنیانی ثابت و ایستا بود. کلسون ضمن تأکید بر ایستا نبودن ماهیت قالب‌های معنایی، تلاش می‌کند نشان دهد که چگونه دانش‌های برآمده از این قالب‌های معنایی، با اطلاعات بافتی حاضر در رویداد گفتمانی، در خلال روند معناسازی ادغام می‌شوند. وی عوامل دخیل در نحوهٔ این اثرگذاری را گسترهٔ وسیعی از اطلاعات پیش‌زمینه‌ای (background information)، دانش فرهنگی، نگرش‌های اجتماعی و نگاهت میان حال، گذشته و آیندهٔ افراد می‌داند. در مدل کلسون (۲۰۰۱) معنا از ادغام هم‌زمان دانش زبانی و غیرزبانی پدید می‌آید؛ به‌نحوی که معنا و پیشینهٔ تجربی به‌طرز فزاینده‌ای در هم تنیده شده‌اند. شاخصهٔ اصلی مدل مذکور بر مشارکت فعال درون‌داده‌های ادراکی، درون‌داده‌های زبانی، بافت اجتماعی و وضعیت جاری شناختی گوینده استوار است که همگی در تسریع روند بازیابی قالب‌ها از حافظهٔ بلندمدت، نقش بسزایی ایفا می‌کنند (Coulson et al., 2006: 230). نتیجهٔ مهم آن است که زبان، معناسازی را به‌طور مستقیم به‌سوی بافت هدایت می‌کند. علاوه‌بر نکات مذکور، تفسیر پاره‌گفتارها به نیت گوینده و اینکه چگونه مخاطب این نیت‌ها را تعبیر می‌کند نیز وابسته است.

با توجه به شاخصه‌هایی که از نظر گذشت، می‌توان به‌صورت بسیار موجزی روند معناسازی را در مدل پردازش زبان کلسون این‌گونه بیان کرد: داده‌های خام زبانی به‌عنوان چاشنی‌های شناختی سبب وقوع یک انفجار شناختی (cognitive burst) در ذهن انسان

می‌گردد. در گام بعدی، قالبی که قرار است در فرایند معناسازی به‌عنوان تکیه‌گاه (anchor) عمل نماید، بازیابی می‌گردد. درحقیقت، شروع روند معناسازی از قالب تکیه‌گاه آغاز و با توجه به تعیین منظر توسط اطلاعات بافتی در پاره‌گفتار، به‌سمت بافت هدایت می‌شود؛ سپس اطلاعات بافتی کاوشی گسترده را در حافظه بلندمدت رقم می‌زند. جایگاه‌های موجود در قالب فعال‌شده به دو طریق، تعبیر و انتظارات کاربر زبان را فراهم می‌کند: ابتدا هریک از مؤلفه‌های بافتی، جایگاه مرتبط به خود را در قالب مفهومی پر می‌کند؛ دوم، جایگاه‌های خالی توسط مؤلفه‌های بیان‌نشده از ارزش‌های پیش‌فرضی استنباط (infer) می‌شوند. نتیجه آن است که زبان، کاربران زبانی را وادار به ایجاد یک بازنمایی قالب‌بنیاد از معنای جمله می‌نماید.

حال ممکن است در این بین، داده‌های بافتی جدید در رویداد گفتمانی با قالب تکیه‌گاه و یا منظری که روند معناسازی را به‌سمت بافت هدایت کرده است، در تناقض باشد. در این صورت، فرایند «چرخش قالب» متناسب با داده‌های بافتی متأخر، قالب جدیدی را برمی‌انگیزاند. سپس، مؤلفه‌های موجود در قالب اولیه طی عملکرد فعالانه نگاشت بین حوزه‌ای در قالب ثانوی تظاهر می‌یابند و این‌گونه منظر و شیوه معناسازی واحدهای زبانی تغییر می‌کند.

سازوکار مشهود در پس‌گستره وسیعی از معناسازی‌های عرفا، مبتنی است بر سازمان‌دهی مؤلفه‌های معنایی موجود در قالب تکیه‌گاه و برانگیختن دوباره همین مؤلفه‌ها در قالبی نو که با آن‌ها سازگاری بیشتری دارد. براساس نظر کلسون (۲۰۰۱) هنگام اندیشیدن یا صحبت کردن یا هنگامی که گفتمانی در حال شکل‌گیری است، کاربران زبان با افزودن مؤلفه‌های جدید و نیز برقراری روابط تازه با مدل‌های شناختی که از قبل برانگیخته شده است، به‌سرعت به بسط فضاهای موجود می‌پردازند. حال اگر ظهور این مؤلفه‌های جدید با اطلاعات بافتی اولیه و یا سلسله دانش‌های پیش‌زمینه‌ای که فضاهای ذهنی اولیه برانگیخته‌اند در تناقض باشد، این تغییر به‌حدی خواهد بود که روند معناسازی پاره‌گفتار به‌یک‌باره متوقف شده و معنای ساخته‌شده در هم فرومی‌ریزد. در مرحله بعد،

تمامی مؤلفه‌های شرکت‌کننده براساس اطلاعات بافتی جدید، روند مفهوم‌سازی دیگری را پیش می‌گیرند. کلسون از واژه چرخش (shift) برای توضیح این فرایند استفاده می‌کند؛ زیرا سرعت و شیب تغییر منظر یا نقطه تمرکز بر قالب‌های معنایی به‌حدی است که نمی‌توان از واژه تغییر (change) استفاده کرد. لذا وی این فرایند را که سبب ایجاد تغییرات ناگهانی در شیوه مفهوم‌سازی واحدهای واژگانی می‌شود، «چرخش قالب» می‌نامد.

کلسون واحد زبانی «منفصل‌کننده» (disjuncter) را سبب‌ساز چرخش قالب می‌داند؛ یعنی کلمه‌ای که با تظاهر آن، روند معناسازی برخط متوقف می‌شود و واحد زبانی «متصل‌کننده» (connector) را پلی زبانی میان دو قالب می‌داند که معناسازی را از قالب نخستین به سمت قالب ثانوی هدایت می‌کند. به تعبیری، فرد در راستای تعبیر جمله، با توجه به متن و دانش پیش‌زمینه‌ای بازبایی شده از حافظه، به استخراج قالب اولیه می‌پردازد، و این روند سیر ثابتی را تا برخورد با مؤلفه منفصل‌کننده طی می‌کند. این واحد زبانی، هیچ‌گونه همخوانی با پیش‌بینی سطح پیامی و بعضاً پیش‌بینی‌های سطح واژگانی (lexical-level expectations) ندارد و نیز فاقد قابلیت لازم برای انطباق کامل با جایگاه‌های درونی قالب برانگیخته شده است؛ از این رو فرد ضمن متوقف ساختن روند معناسازی، ملزم به بازنگری (backtrack) در تعبیر جاری می‌شود. قالب ثانوی با توجه به منظری که منفصل‌کننده مشخص ساخته است، برانگیخته شده و مؤلفه‌های پیشین در بازنمایی پیام، بر آن نگاشته می‌شود. روش کلسون که ماهیت پویای تولید و درک گفتار را برجسته می‌کند، با موفقیت برای بررسی سازوکارهای به‌کاررفته در طنز مورد استفاده قرار گرفته است (برای مثال، کولسون و همکاران، ۲۰۰۶؛ ریچی، ۲۰۰۵؛ وو، ۲۰۱۳).
 باین حال، در این مقاله چرخش قالب به‌عنوان یک سازوکار زبانی خلاقانه در زبان عارفان تحلیل می‌شود.

۴. یافته‌ها

تجزیه و تحلیل نمونه‌های ارائه‌شده در این مقاله براساس مفهوم «چرخش قالب» است که نیاز به سازوکارهای استنتاج پویا در پردازش زبان را برجسته می‌کند. این نمونه‌های

زبانی به گونه‌ای سازمان‌دهی شده‌اند که درک آن‌ها شامل دو مرحله است: در مرحله نخست، خواننده به سمت ایجاد یک قالب مفهومی سوق داده می‌شود، اما در مرحله دوم مجبور می‌شود آن را کنار بگذارد و قالب مفهومی متفاوتی ایجاد کند که اغلب در تضاد و تناقض با قالب اولیه و در راستای تبیین گفتمان صوفیه است. به فرایند شناختی بازتحلیل معنایی و کاربردشناختی قالب تکیه‌گاه که طی آن مؤلفه‌های موجود در بازنمایی بافتی (contextual representation) به دلیل عدم همخوانی (inconsistency) میان اطلاعات ورودی جدید با خوانش یا تعبیر اولیه در یک قالب نو، سازمانی دوباره می‌یابند، «چرخش قالب» گفته می‌شود. حکایت شماره (۱) نحوه این بازتعبیر را که خود می‌تواند مثالی برای کاربرد فرایند چرخش قالب در مدل‌های پردازش زبانی باشد، به خوبی نشان می‌دهد:

(۱) الف. یکی روز، [رابعه عدویه] چهار درم به کسی داد که: «از برای من

گلیمی بستان». گفت: «سیاه یا سفید»؟

(۱) ب. در حال درم بازستد و در دجله انداخت و گفت: «از گلیم ناخریده

تفرقت بادید آمد که: سیاه باید یا سپید؟» (عطار، ۱۹۰۵، ج ۱: ۶۸).

در معناسازی برخط حکایت بالا، مخاطب براساس قسمت (۱) الف درمی‌یابد که رابعه در پی خرید گلیمی است و از این رهگذر به قالب «خرید» هدایت می‌شود. وقتی با پرسش «سیاه یا سپید؟» مواجه می‌شود، منظر قالب اولیه به صورت «انتخاب» برای او فعال می‌شود؛ زیرا مطابق با شرایط متعارف و دانش پیش‌زمینه‌ای، فرد در جریان خرید در مقابل پیشنهادهاى چندگانه به انتخاب دست می‌زند. در مرحله بعد، فرایند پیش‌رونده معناسازی، مطابق با انتظاراتی که اطلاعات بافتی اولیه در ذهن مخاطب فراهم آورده، نیازمند اطلاعات تکمیلی بعدی است تا جایگاه خالی «رنگ» را با پرکننده‌ای مناسب تکمیل کند. اما واکنش رابعه و پاسخ او به هیچ‌وجه با سطح واژگانی و سطح پیامی که می‌بایست انتظارات و پیش‌بینی‌های خواننده را در روند معناسازی پشتیبانی کند، سازگار نیست. پس روند اولیه معناسازی متوقف می‌شود و با عبارت «از گلیم ناخریده تفرقت

بادید آمد»، مخاطب به قالب دیگری (ثانوی) هدایت می‌شود. جمع و تفرقت، زوج‌اصطلاحی در ادبیات صوفیه است و براساس آن، جمع/ جمعیت عبارت از آن است که سالک، همه همت و توجه خود را مصروف واحد متعال سازد و به دیگری نپردازد، و فرق/ تفرقت برخلاف آن، پراکندگی خاطر سالک در نتیجه توجه به ماسوی‌الله و اشتغالات مربوط بدان است. بدین ترتیب بازتفسیری که خواننده در خوانش دوم به آن دست می‌یابد، مبتنی بر فهم معنای تفرقت است که با اندیشه افراد واحد در گفتمان صوفیه پیوندی تام می‌یابد و رابعه از ساخت دستوری و معنایی جمله «الف یا ب؟» بدان رهنمون می‌شود.

در حکایت‌های عرفانی زمانی که کاربران زبان به تعبیر اشیا، موضوعات گوناگون، کنش‌ها و رویدادها می‌پردازند، دائماً با انگیختن قالب‌های شناختی از دانش پیش‌زمینه‌ای و اعمال آن‌ها در خلال فرایند معناسازی، دست به برداشت‌هایی می‌زنند که ورای انتظارات و معانی‌ای است که در آغاز سخن عرضه شده است. در این نمونه‌ها، فرایند معناسازی با رصد یا شنود آغازین واحدهای زبانی در ذهن مخاطب شروع می‌شود. برای مثال در حکایت شماره (۲) با تظاهر واژه «بازرگان» و مواجهه شبلی با بازرگانی که گمان می‌کرد وی نیز از جمله ایشان است، انفجاری شناختی در ذهن مخاطب روی می‌دهد و تمامی قالب‌های مفهومی مرتبط با «بازرگان و بازرگانی» در ذهن وی برانگیخته می‌شود:

(۲) آورده‌اند که روزی شبلی جایی می‌گذشت با جامه نیکو، بازرگانی پنداشت که او هم از عداد ایشان است، با وی گفت: تو اندک بودی که بر طریق تفضل این حساب برگیری؟ و حساب بسیار بر وی داد که بر صد هزار زیادت آمد، چون به آخر رسید با وی گفت: چند داری، فصاح الشبلی و قال: واحد. بازرگان گفت: ای دیوانه حسابی که زیادت از صد هزار است بر تو دادم و آری آری می‌کنی، و آنگه گویی یکی. فقال لا بل انت المجنون. دیوانه تویی که حقیقت یکی است و باقی مجاز (سمعانی، ۱۳۸۷):

قالب‌های معنایی که مطابق با بحث لانگاگر (۱۹۸۷) به صورت سلسله‌مراتبی در نظام مفهومی ما سازمان یافته‌اند، تمامی رویدادهای «خرید و فروش»، «سرمایه و سود»، «مبادله کالا» و جز آن را پوشش می‌دهند. فعال‌سازی قالب اولیه که «تکیه‌گاه» نیز نامیده می‌شود، با هدایت فرد توسط سایر مؤلفه‌های بافتی انجام می‌شود. در این میان، نحوهٔ پر شدن جایگاه‌ها به وسیلهٔ اطلاعات بافتی، مطابق با منظری است که از جنبه‌های مهم بافت نشئت می‌گیرد. بنابراین، مطابق با اصل اساسی «هدایت روند معناسازی توسط بافت» با تظاهر واحد زبانی «حساب برگرفتن» (= شمارهٔ چیزی را از بر نگاه داشتن برای پاسخ گفتن) به عنوان مؤلفهٔ اطلاعاتی در بافت حاضر، منظر قالب تکیه‌گاه مشخص می‌شود و نقطهٔ تمرکز یا «منظر» بر «حسابداری» متمرکز می‌شود؛ زیرا در هر برههٔ زمانی، تنها می‌توان بر بخش‌های خاصی از یک حوزهٔ مفهومی تمرکز یافت. از آنجاکه «واژگان» در انگیزش فرایندهای پویای مفهومی نقش کلیدی ایفا می‌کنند، با ظهور واژهٔ «واحد» به عنوان واحد زبانی منفصل‌کننده، روند معناسازی مسدود می‌شود و پاسخ شبلی به بازرگان به دلیل ناهمخوانی اطلاعات بافتی با انتظارات پیش‌روندهٔ مخاطب، نامتجانس جلوه می‌کند. هم‌از این روست که بازرگان شبلی را دیوانه خطاب می‌کند و اعتراض دارد «چرا حسابی که زیادت از صد هزار است... می‌گویی یکی»؛ اما از آنجاکه ما در بافت گفتمان عرفانی به سر می‌بریم، ذهن مخاطب با توجه به پاسخ شبلی بازیابی قالب جدیدی را شروع می‌کند تا بتواند مؤلفه‌های بافتی را در راستای خوانشی نو، مجدداً مفهوم‌سازی کند. به این ترتیب در حالی که مخاطب انتظار دارد در همان قالب انگیخته‌شدهٔ اولیه به تعبیر نهایی پاره‌گفتار دست یابد، طی فرایند چرخش قالب، ناگزیر با شنیدن جملهٔ «دیوانه تویی که حقیقت یکی است و باقی مجاز» به یکی از بنیان‌های فکری گفتمان صوفیه یعنی اندیشهٔ «وحدت وجود» رهنمون می‌شود.

در برخی حکایات درهم‌تنیدگی روابط صوری-معنایی واحدهای زبانی به‌ویژه عبارات‌ها، اصطلاحات، ضرب‌المثل‌ها و مانند آن، موجب شده است نویسندگان صوفیه با توجه این ظرفیت زبان‌شناختی، پس از غافل‌گیری ذهن مخاطب و مسدود ساختن روند

معناسازی، به‌طور زیرکانه‌ای مخاطب را به کاوش در گستره تجربیات، مفروضات و به‌طور کلی دانش پیش‌زمینه‌ای خود وادار کنند تا ضمن چرخش قالب، ناگزیر در ارزش‌های پیش‌فرضی (Default Values) تجدیدنظر کنند. برای مثال در حکایت شماره (۳) معنای عبارت کنایی «یکی را دو تا کردن» (=افزایش سرمایه) که براساس دیدگاه سنتی معنای اصطلاحی آن باید به‌صورت قراردادی و منجمد در واژگان ذهنی قید شود، در زبان بیدل دیوانه به‌صورت غیراصطلاحی و در قالب ثانوی مجدداً مفهوم‌سازی می‌شود. تفسیر غیراصطلاحی این عبارت کنایی، ضمن شرکت در خوانشی متفاوت، روند معناسازی را به‌سمت قالبی هدایت می‌کند که در تناقض و تضاد اساسی با قالب اولیه قرار دارد. درحالی‌که بقال علت اشتغال به این پیشه و اهتمام به دکان‌داری و تجارت را دوچندان کردن سرمایه‌اندک خود می‌داند تا به سود برسد، بیدل دیوانه سود حقیقی را رسیدن از دو به یک (تکثر به وحدت) تلقی می‌کند. این چرخش قالب مخاطب را به مهم‌ترین و مبنایی‌ترین مسئله در عرفان اسلامی رهنمون می‌کند که فقط یک وجود شخصی لایتناهی بی‌کران، تمام هستی و همه واقع و خارج را پر کرده است؛ به‌نحوی که دیگر جایی برای وجود غیر و وجود دوم نیست. رسیدن از دویی و دوگانگی به آن وجود یگانه، هدف اصلی سلوک عرفانی و سود حقیقی برای آدمی است:

پیش دکان یکی بقال شد	(۳) بیدل دیوانه در حال شد
گفت تا آید مرا سودی به دست	گفت بر دکان چرا داری نشست
گر یکی داری دو گردد اینت سود	گفت چبود سود گفتا آنکه زود
گر یکی گردد تو را سود این شمر	گفت کورست آن دلت دو محضر

(عطار، ۱۳۸۶: ۳۱۵)

یکی از زمینه‌های چرخش قالب در حکایت‌های عرفانی اختلاف میان محیط شناختی (environment cognitive) گوینده و شنوده است که موجب می‌شود به تعبیرهای متفاوتی از پاره‌گفتار یکسان برسند. محیط شناختی، مجموعه‌ای از فرض‌هایی است که یا از گذشته در ذهن مشارکان وجود دارند و یا در حین ارتباط، در ذهن بازنمایی می‌شوند (Sperber & Wilson, 1911: 11). این فرض‌ها نه فقط از محیط پیرامون بلکه از منابع

مختلفی مانند پاره‌گفتارها، خاطرات، دانش دایرةالمعارفی، احساسات، توقعات، عقاید، فرهنگ، تجارب تأمین می‌شوند. درحالی‌که بسیاری از زبان‌شناسان گرایش به آن دارند که بر مدل‌های شناختی «ایدئالی» تمرکز کنند که گروه‌های مردم به اشتراک دارند، کاربردشناسی زبان تأکید می‌کند که محیط‌های شناختی از هر فرد به فرد دیگر و از هر موقعیت به موقعیت دیگر تغییر می‌کند. برای مثال در حکایت شماره (۴) وقتی ابوسعید با دیدن ستون بزرگ خانه یکی از اهالی مرو عبارت «لاستوائک حملت ما حملت» را بر زبان می‌آورد، براساس بافت موقعیتی، قالب مفهومی «معماری» در ذهن صاحب‌خانه فعال می‌شود و سخن ابوسعید را در معنای تمجید و ابراز شگفتی از استقامت ستون خانه تعبیر می‌کند که وزن عمارت را تحمل می‌کرد. ازاین‌رو از تلاش و مشقت‌هایی می‌گوید که برای استفاده از چنین ستونی در معماری خانه‌اش متحمل شده است. اما ابوسعید با چرخش قالب تعبیر او را کاملاً نامربوط و نابجا قلمداد می‌کند و از آن‌رو که خواجه را در محیط شناختی خویش بیگانه می‌بیند، تصمیم می‌گیرد در همان لحظه خانه و خواجه را ترک کند:

(۴) آورده‌اند که چون شیخ ما قدس الله روحه العزیز به مرو شد... در راه خواجه‌ای به حکم ارادت، در خدمت شیخ می‌رفت. چون شیخ به در سرای وی رسید، عنان شیخ ما بگرفت و از وی استدعا کرد که می‌باید که شیخ به سرای من درآید تا برکت قدم مبارک او درین بقعه بماند. چون الحاح کرد، شیخ فروآمد. با جمع، به هم، به سرای او درشد. ستونی بود بزرگ و بسیار خوب‌ها سر بر وی نهاده در خانه او، چنانک بیشتر این عمارت را بار برین ستون بود. چون شیخ را چشم بر آن ستون افتاد گفت: «لاستوائک حملت ما حملت» چون این کلمه بر زلفان شیخ برفت آن خواجه گفت: «آری ای شیخ! مرا چندین خرج افتاده است برین ستون و چندین گردون برده‌ایم و مشقت‌ها تحمل کرده تا این ستون اینجا آورده‌ایم، و در همه شهر ما چنین ستونی نیست.» شیخ ما گفت: «سبحان

الله! ما کجاییم و این مرد کجاست؟» هم برپای از آنجا بیرون آمد (محمد بن منور، ۱۸۹۹: ۳۱۱).

در زبان‌شناسی سنتی یک واژه خاص با یک مفهوم خاص مطابقت دارد و آن مفهوم برای همه گویشوران یکسان است؛ اما مفهوم قالب با پذیرفتن این اصل که قالب یک واژه خاص می‌تواند برای گویشوران به‌عنوان نقش تجربیات زندگی متفاوت باشد، این فرض را مورد تردید قرار می‌دهد (Lee, 2001: 11). برای مثال در حکایت شماره (۵) وقتی خادم خانقاه با هدف منظورشناختی استقبال از درویش مسافر و خدمت‌رسانی به وی، می‌پرسد: «به سلامت هستی؟» درویش از کاربرد واژه «سلامت» در کلام وی به خشم می‌آید و از استراحت در خانقاه منصرف می‌شود:

(۵) آن درویش به آن خانقاهی درآمد. آن خادم بیامد و آن پای‌افزار وی می‌کشید و می‌گفت: «به سلامت هستی؟» آن درویش گفت: زودتر پای‌افزار من بازده و سخن بیهوده مگوی. آن روز که ما عصای طلب این حدیث بر دست گرفتیم، سجاده سلامت دو جهانی خویش به دریای بلا انداختیم و خرمن عافیت را آتش زدیم (سمعانی، ۱۳۸۷: ۱۴۶).

در دیدگاهی که فیلمور مطرح می‌کند، واژه‌ها مقوله‌بندی تجربیات را نشان می‌دهند و هریک از این مقولات به‌وسیله موقعیتی انگیزشی در پیش‌زمینه‌ای از دانش و تجربه، برجسته می‌شوند. واژه «سلامت» که در محیط شناختی درویش از کارکرد معنایی خود در کلام خادم خارج می‌شود و براساس تجربه زیسته او در مقام یک عارف امری ناپسند در مقابل ملامت‌جویی و بلادوستی در سنت عرفانی محسوب می‌شود، به دو شیوه متفاوت مفهوم‌سازی می‌شود و هر قالب، صورت مختص به خود را مفهوم‌سازی می‌کند. در خوانش اولیه حکایت شماره (۶) نیز خوانش متفاوت عبارت «خَسِرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ» (حج: ۱۱) که بر استخوان سر مرده‌ای نوشته شده، موجب جهش معنایی شده است:

(۶) یک روز با اصحاب در بادیه همی‌رفت. کله سری دید که بر او نیشته: خسر الدنیا و الآخرة. شبلی در شور شد و گفت: «به عزت الله که این سر

ولی یا سر نبی است». گفتند: «چرا می‌گیری؟» گفت: «تا درین راه، دنیا و آخرت زیان نکنی، بدو نرسی» (عطار، ۱۹۰۵، ج ۲: ۱۷۰).

واژه «خسران» در خوانش اولیه، دانش پیش‌زمینه‌ای ما را از «زندگی اخروی» در قالب تکیه‌گاه بازیابی و مبتنی بر استعاره مفهومی «زندگی سوداگری است» فرجام ناپسند بنده‌ای را که در هر دو سرای زیانمند شده است، به‌عنوان منظر یا نقطه تمرکز قالب مشخص می‌کند. اما واکنش شبلی که مجمله را از آن ولی یا نبی می‌داند، خواننده را وادار می‌کند در ارزش پیش‌فرضی مرتبط با خوانش اولیه تجدیدنظر کند. پیش‌بینی‌ها و انتظارات متعارف و قراردادی ما درباره این آیه با خوانش جدید شبلی مورد تعدیل و بازتعدیل قرار می‌گیرد تا با اطلاعات بلافصل بافتی منطبق گردد. در خوانش اولیه، مصداق آیه فردی است که نه از زندگی دنیوی بهره‌ای برده نه از زندگی اخروی، پس بدو زیان رسیده است؛ اما در خوانش ثانویه بی‌اعتنایی به دنیا و آخرت و بهره‌های آن نه نشانه زیان که گواه کمال است. شبلی با تخطی از مفروضات پیش‌فرضی، به ساخت‌شکنی گفتمان دینی رایج در باب آخرت می‌پردازد و با ارزش‌زدایی از زندگی دنیوی و اخروی، شرط رسیدن به حق تعالی را این می‌داند که آدمی هرگونه سود و سوداگری را حتی در امور اخروی ترک کند. در حکایت شماره (۷) نیز تعدیل بافتی و بازنگری در معنای متعارف و قراردادی واژه «زاهد» محرک چرخش قالب شده است:

(۷) چون حاتم به بغداد آمد، خلیفه را خبر کردند که زاهد خراسان آمده است. او را طلب کرد و چون حاتم از در درآمد، خلیفه را گفت: «ای زاهد!». خلیفه گفت: «من زاهد نیم که همه دنیا زیر فرمان من است. تویی زاهد». حاتم گفت: «نه، که تویی. که خدای تعالی می‌فرماید: قُلْ: مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ. و تو به اندک قناعت کرده‌ای. زاهد تو باشی که من به دنیا سر فرو نمی‌آرم. چگونه زاهد باشم؟» (عطار، ۱۹۰۵، ج ۱: ۲۵۱).

از نظر ارباب لغت، زهد ورزیدن به یک چیز، به مفهوم اعراض از آن و به‌مقدار اندکی از آن رضایت دادن است (ابن‌منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۳: ۱۹۶)؛ چنان‌که راغب اصفهانی میان

قناعت، که رضایت دادن به آن چیزی است که کمتر از حد کفایت باشد، و زهد که بسنده کردن به اندک چیزی است، ارتباط برقرار کرده است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ۳۸۴). حاتم براساس همین هسته معنایی و به مدد آیه «مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ» (نساء: ۷۷) نتیجه می‌گیرد دنیادوستی که به کالای اندک دنیا بسنده کرده زاهد حقیقی است؛ لذا در تناقضی آشکار با بافت موقعیتی و معنای قراردادی، خلیفه دنیادار را زاهد خطاب می‌کند. دقیقه معنایی و ارزش بلاغی و زیبایی‌شناختی حکایت نیز در همین چرخش ناگهانی روند معناسازی نهفته است.

کلمات و عبارات به‌عنوان پرکننده شکاف‌های نقش‌های معنایی در قالب‌ها شناخته می‌شوند و بیان یک کلمه خاص می‌تواند کل قالب (یا مجموعه‌ای از قالب‌ها) را که معمولاً در آن کلمه استفاده می‌شود، فعال کند. در حکایتی از تذکرة الاولیاء، معانی مختلف واژه «قطیعت» به فرایند چرخش قالب منتج می‌شود: «وقتی جمعی پیش رابعه رفتند. او را دیدند که گوشت به دندان پاره می‌کرد. گفتند: کارد نداری؟. گفت: از بیم قطیعت هرگز کارد نداشتم» (عطار، ۱۹۹۵، ج ۱: ۶۸). مطابق با بحث آتاردو (Attardo, 1994) مخاطب براساس اصل تناسب (relevance maxim)، پاسخ رابعه را به دلیل اینکه در یک گفتمان عرفانی به نگارش درآمده است، ابدأ به‌عنوان یک نمونه زبانی بدساخت، نادرست و یا بی‌معنا، در روند معناسازی مردود نمی‌داند. بنابراین مخاطب بایستی با فعال کردن آن دسته از مقیاس‌های کاربردشناختی، بتواند به‌رغم عدم تناسب ظاهری منفصل‌کننده، این مؤلفه را با سایر مؤلفه‌های بافتی هم‌ساز کند. آتاردو و همکارانش (۱۹۹۴) بیان می‌دارند که افراد همواره با نوعی آمادگی ذهنی، در مواجهه با موقعیت‌های خاص بافتی قرار می‌گیرند. این ذهنیت آماده، مطابق با اصل تناسب گرایس (Grice, 1975)، به آن‌ها اجازه دستیابی به برداشت‌های نامحتمل و دور پاره‌گفتارها را در یک بافت زبانی بخصوص می‌دهد.

فیلمور (Fillmore, 1982) معتقد است که معنای بسیاری از کلمات به تجربه گویندگان آن از سناریوها و نهادهای اجتماعی که آن‌ها را پیش‌فرض می‌گیرند متکی است. از این‌رو معنای کلمه «تنها» در نظام مفهومی درویش با معنای قاموسی آن متفاوت

است. از این‌روست که وقتی «کسی به خلوت درویشی درآمد. گفت: چرا تنها نشستهای؟ گفت: این دم تنها شدم که تو آمدی، مرا از حق مانع آمدی» (جامی، ۱۸۵۸: ۵۳۳). میزان و ماهیت مفروضات پیش‌زمینه‌ای در برانگیختن قالب‌های مورد نیاز، در فرایند معناسازی هر پاره‌گفتار، به‌طرز کاملاً منعطفی اثرگذار خواهد بود. برخی از جهش‌های معنایی با توانایی انسان در مفهوم‌سازی یک چیز برحسب چیز دیگر ممکن می‌شود. برای مثال، در حکایت شماره (۸) مفهوم‌سازی رابطه و رفتار حق‌تعالی با بندگان برحسب رابطه استاد آهنگر با قطعه آهن خامی که هنوز شکل نیافته، موجب چرخش قالب ناگهانی بوحفص و استنباط این معنا شده است که عنایت و عشق حق‌تعالی نصیب بنده پریعوب و خطا نیز می‌شود تا به کمال برسد:

(۸) شیخ ما گفت: بوحفص آهنگری می‌کرد و پتک می‌زد بر آن آهن. و فرا شاگردان می‌گفت بزنید. ایشان باری چند بزدند تا پاک شد. پیر گفت: بزنید. ایشان گفتند: ای استاد بر کجا زنیم که پاک شد و هیچ عیب نماند. بوحفص نعره‌ای بزد و پتک از دست بیفکند و دوکان به غارت داد و پیری بزرگوار شد (محمد بن منور، ۱۸۹۹: ۳۳۵).

کلسون (۲۰۰۱) در بحث چرخش قالب از نیت گوینده یا نویسنده صحبت به میان می‌آورد و به تعبیری علت بسیاری از تخطی‌های شناختی در روند معناسازی را نیت‌مداری این پدیده می‌داند. وی معتقد است که درک شیوه‌ای که بر مبنای آن سخنگویان نیت یکدیگر را از میان پاره‌گفتارها استنباط می‌کنند، می‌تواند به‌طرز خلاقانه‌ای بافت‌مداری جملاتی را که نیازمند چرخش قالب هستند، مدیریت کنند. این گفته مطابق با بحث بارسالو است که براساس آن «مفاهیم در حافظه جاری» ساختارهای موقتی را تشکیل می‌دهند که بسته به عملکرد بافت، تجربه متأخر و نیت شرکت‌کنندگان می‌توانند تعابیر متفاوتی را از یک لفظ زبانی یکسان به دست می‌دهد. مثلاً در حکایت شماره (۹) تنازع تاریخی فقیه (دانشمند) و عارف موجب چرخش قالب و مفهوم‌سازی دوگانه عبارت «راست کردن» شده است:

(۹) شیخ الاسلام گفت: که کسی بیمار بودی یا درد دندان و چشم و جای دیگر به خیرچه شدنی تا وی الحمد برخواندی و بدمیدی، به شدی و در طرف راحت پدید آمدی. وقتی دانشمندی را درد دندان بود، به وی شد. الحمد بخواند و بدمید، به شد. آن دانشمند گفت: خیرچه، الحمد نه راست خوانی، واید بر تو راست کنم. گفت: نه، تو دل راست کن (انصاری، ۱۳۶۲: ۱۲۲).

به این ترتیب پاره‌گفتارها توسط نیات تعاملی (interactional goals) در ذهن سخنگویان شکل می‌گیرند. از همین روست که وقتی «ربیع بن خثیم را گفتند: نرخ گران شد گفت: ما بر خدای عزوجل خوارتر از آنیم که ما را گرسنه دارد، گرسنه اولیا را دارد» (قشیری، ۱۳۷۴: ۴۵۵). ربیع با استنباط هشدار گوینده درباره قحطی و گرسنگی ضمن چرخش قالب پاسخی غیرمنتظره می‌دهد که براساس آن گرسنگی عطای خدا به بندگان خاص اوست که نصیب همه مردم نمی‌شود. یا وقتی «بشر را گفتند نان با چه خوریم؟ گفت: عافیت یاد کن و نان خورش کن» (همان: ۳۳) و با چرخش قالب، گوینده را از گلایه برای نداشته‌ها به یادآوری داده‌ها توجه می‌دهد. یا زمانی که از ابوسعید پرسیدند «ای شیخ! در نماز دست بر کجا نهیم؟» و مراد ایشان استنطاق و استفتای عقاید فقهی وی بود، با خروج از بافت موقعیتی کلام گوینده و چرخش از قالب معنایی «احکام فقهی نماز» که در طور تاریخ، همواره موجب گسست و محل اختلاف مذاهب اسلامی بوده است، پاسخ می‌دهد: «دست بر دل و دل بر حق جل جلاله» (محمد بن منور، ۱۸۹۹: ۳۷۶).

۵. بحث و نتیجه‌گیری

مطابق نظریه معاشناسی قالب‌بنیاد هیچ عمل دلالتی انسانی، ادراک معنا دار، شناخت و ارتباطی بدون قالب وجود ندارد؛ اما مدل‌های گوناگون پردازش زبان طبیعی نشان می‌دهد که این قالب‌ها ساختاری ثابت و ایستا ندارند و افراد در رفتارهای زبانی دانش‌های برآمده از این قالب‌های معنایی با اطلاعات بافتی حاضر در رویداد گفتمانی، در خلال روند معنا سازی ادغام می‌کنند تا بتوانند معانی و اندیشه‌های نو و بدیع را درک و

نیز بیان کنند. جهش‌های معنایی، که مکرراً به طرق متفاوتی در رفتارهای زبانی عرفا ذیل حکایت‌های عرفانی رخ می‌دهد، پیامد چرخش از یک قالب مفهومی به قالب دیگری است که بسامد وقوع آن در حکایت‌های عرفانی آن را به یک شاخصه سبکی در زبان عرفان مبدل کرده است. برهم‌کنش صورت و معنای عبارت‌های زبانی در حکایت‌های عرفانی حاکی از آن است که برای عارف زبان تنها انگیزاننده معناسازی و نمی‌توان آن را به قطع مشخص‌کننده آن دانست و معنای نهایی پس از تعامل دانش پیش‌زمینه‌ای، تجربیات جسمی و محیطی با اطلاعات بافتی طی فرایندی پویا، انعطاف‌پذیر و چندوجهی مفهوم‌سازی خواهد شد. ابهام واژگانی و تغییر در ارزش قراردادی واحدهای معنایی از جنبه‌های مختلف اجتماعی، فرهنگی، مذهبی و به‌ویژه زبانی از جمله مهم‌ترین زمینه‌های وقوع چرخش قالب است. چرخش قالب در زبان عارفان، از این حیث که عامدانه برای منحرف کردن انتظارات مخاطب شکل می‌گیرد، می‌تواند به‌خوبی طیف وسیع و متنوعی از پیش‌بینی‌های مخاطب را نشان دهد که در خلال فرایند ادراکی ساخته می‌شود. زمانی که تعبیر اولیه مخاطب با اطلاعات دریافتی جدید دچار تناقض می‌شود، وی با توجه به نشانه‌های زبان‌شناختی یا غیرزبان‌شناختی موجود در بافت، به پردازش تعبیر ثانویه‌ای دست می‌زند که تجانس بیشتری با خوانش اولیه داشته باشد. تنش بین خوانش مناسب بافت و خوانش ثانویه به معناسازی در سطوح شناختی و اجتماعی و همچنین عاطفی منجر می‌شود. بررسی جهش‌های معنایی در کردارها و کنش‌های زبانی صوفیه نیز می‌تواند موضع ایشان را درباره گفتمان‌های مرسوم در تاریخ اسلام مشخص کند. اگر فرایند خلق مفاهیم و اصطلاحات نو در زبان عرفان را محصول مقابله تصوف با هنجارهای معنایی مرسوم و تهی شدن مفاهیم دینی در دوره‌های مختلف اجتماعی بدانیم، به نظر می‌رسد این جهش‌ها به دلیل خروج از سلطه گفتمان‌های مسلط، بیش از اظهارنظرها و بیانات مستقیم بتواند ما را به ماهیت و کارکردهای زبان صوفیه در راستای گفتمان‌سازی رهنمون شود.

نویسندگان هیچ گونه تعارض منافی ندارند.

سپاسگزاری

پژوهش حاضر مستخرج از طرح پژوهشی دورهٔ پسادکتری نویسنده با عنوان تحلیل شناختی فرایندهای خلاق معناسازی در زبان عارفان است که با حمایت «بنیاد ملی نخبگان» (طرح شهید دکتر چمران) و به میزبانی علمی جناب آقای دکتر ارسلان گلغام در دانشگاه تربیت مدرس انجام شده است.

منابع

- ابن منظور، محمد بن مكرم. (۱۴۱۴ق). *لسان العرب*. بیروت: دار صادر.
- افراسیابیان، حسین. (۱۳۹۴). بررسی کاریکلماتورهای زبان فارسی براساس مدل فضاسازی گلسون. دانشگاه شیراز: دانشکده ادبیات و علوم انسانی.
- انصاری، عبدالله بن محمد. (۱۳۶۲). *طبقات الصوفیه*. تهران: توس.
- اونز، وی ویان و گرین ملانی. (۱۴۰۰). الف - ب زبان‌شناسی شناختی (۱). ترجمهٔ جهان‌شاه میرزاییگی. تهران: آگاه
- بالو و رضاپور. (۱۴۰۰). «بررسی ساحات تفسیر زمینه‌زدایانهٔ ابوسعید در اسرار التوحید». فصلنامه علمی ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی، ۱۷ (۶۴)، ۱۱۵-۸۹.
- بهاء‌الدین ولد، محمد بن حسین. (۱۳۳۳). *معارف: مجموعه مواعظ و سخنان سلطان العلماء بهاء‌الدین محمد بن حسین خطیبی بلخی مشهور به بهاء ولد*. تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر. تهران: طهوری.
- جامی، عبدالرحمن بن احمد. (۱۸۵۸). *نفحات الأنس*. کلکته: مطبعة لیبی.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد. (۱۴۱۲ق). *مفردات الفاظ القرآن*. بیروت: دار الشامیه.
- زرین‌کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۴). *بحر در کوزه: نقد و تفسیر قصه‌ها و تمثیلات مثنوی*. تهران: علمی.
- سمعانی، احمد. (۱۳۸۷). *روح الأرواح فی شرح أسماء الملك الفتحاح*. چ ۲. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۷). *زبان شعر در نشر صوفیه*. تهران: سخن.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۵). *موسیقی شعر*. تهران: انتشارات توس.
- عطار، شیخ فریدالدین. (۱۳۸۶). *مصیبت‌نامه*. مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران:

سخن.

عطار، شیخ فریدالدین. (۱۹۰۵). *تذکره الاولیاء*. تصحیح رینولد نیکلسون. لیدن: مطبعة لیدن.
قشیری، عبدالکریم بن هوازن. (۱۳۷۴). *رساله قشیریه*. ترجمه ابوعلی حسن بن احمد عثمانی.
تصحیحات و استدراکات بدیع‌الزمان فروزانفر. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
مایر، فریتس. (۱۳۸۲). *بهاء ولد زندگی و عرفان او اثر*. ترجمه مریم مشرف. تهران: هرمس.
محمدبن منور. (۱۸۹۹). *اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابوسعید میهنی*. الیاس میرزا بوراغانسکی -
بطرربورغ (سن پترزبورگ).

Attardo, S., Attardo, D. H., Baltes, P., & Petray, M. J. (1994). The linear organization of jokes: Analysis of two thousand texts. *Humor: International Journal of Humor Research* 7(1): 27-54.

Coulson, Seana, Thomas P. Urbach & Marta Kutas. 2006. Looking back: Joke comprehension and the space structuring model. *Humor: International Journal of Humor Research* 19(3), 229–250. <https://doi.org/10.1515/HUMOR.2006.013>

Coulson, Seana. 2001. *Semantic leaps: Frame-shifting and conceptual blending in meaning construction*. Cambridge/New York: Cambridge University Press. <https://doi.org/10.1017/CBO9780511551352>

Coulson, Seana. 2015. Frame-shifting and frame semantics: Joke comprehension on the space structuring model. In Geert Brône, Kurt Feyaerts & Tony Veale (eds.), *Cognitive linguistics and humor research*, 167–190. Berlin/Boston: Walter de Gruyter. <https://doi.org/10.1515/9783110346343-009>

Fillmore, C. J. (1968). The case for case. In E. Bach, R. T. Harm (eds.), *Universals of Linguistic Theory*, New York: Holt, Rinehart and Winston, 1-90.

Fillmore, C. J. (1982). Frame Semantics. In *Linguistic Society of Korea (ed.)*. Linguistics in the morning calm. Seoul: Hanshin Publishing. pp. 111–136.

Grice, H.P. (1975). *Logic and Conversation*. In Cole P, Morgan J.L

Langacker, Ronald. W. (1987). *Foundations of Cognitive Grammar*. Theoretical Prerequisites, Stanford: Stanford University Press.

Lee, D. (2001). *Cognitive Linguistics*. Oxford: Oxford University Press.

Minsky, M. (1975). Frame system theory. In P. N. Johnson-Laird, P. C. Wason (eds.), *Thinking: Readings in Cognitive Science*. Cambridge, UK: Cambridge University Press, 355-376.

Sanford, A. J. & Garrod, S. C. (1981). *Understanding Written Language: Explorations Beyond the Sentence*. Chichester, UK: John Wiley & Sons.

Schank, R. C. & Abelson, R. P. (1977). *Scripts, Plans, Goals, and Understanding: An Inquiry into Human Knowledge Structures*. Hillsdale, NJ: Lawrence Erlbaum Associates.

Sperber, D. & Wilson, D. (1911). *Relevance: Communication and Cognition*. Oxford: Blackwell

۵۲ □ دو فصلنامه مطالعات عرفانی، شماره سی و هفتم، بهار و تابستان ۱۴۰۲، ص ۲۹-۵۲